



پیغام عشق

قسمت اول





آقای حسام از مازندران



برنامه ۸۱۲ غزل ۳۲

دیدم سحر آن شاه را بر شاهراه هل آتی
در خواب غفلت بی خبر زو بوالعلی و بوالعلا

صحبت از هل آتی به میان آمد.

اینکه انسان امتداد خدا و عدم است و بواسطه دید عدم بین و گوش سکوت
شنو قادر است شناسایی کند که از جنس همانیدگی ها نیست که می گذرند،
بلکه از جنس بی نهایتی ست که همه فرم ها و هم هویت شدگی ها را در بر
می گیرد.

اما موقتاً برای شناخت اصل خود به خواب هم هویت شدگی ها رفته است تا
هوشیارانه با آگاه شدن از آن چیز که نیست شناسایی کند که چه هست.

فرم های این جهان و فکرهایی که از سرمان می گذرند برای آن به وجود آمده اند تا ما را متوجه اصلمان کنند، یعنی همان فضای عدم و بی کرانی که فکرها از آن بر می خیزند.

در مثال زیبایی که فرمودید، کلاغ ها در آسمان می پرند تا ما را متوجه آسمان کنند.

این آسمان است که اصل و اساس ماست و کلاغ ها فرع اند و فانی در آسمان.

پس جهان فرم به وسیله زندگی به وجود آمده است تا ما را متوجه لامکان و جهان بی فرم کند.

دفتر دوم بیت ۹۷۶

جمله عالم خود عرض بودند تا
اندرین معنی بیامد هل آتی

زندگی همیشه این لحظه است، اما ما چون در خواب همانیدگی ها، تمرکزمان را روی فکر ها گذاشته ایم، در اثر فکر های پی در پی به گذشته و آینده می رویم و از این لحظه غافل می شویم.

مقصود و هدف نهایی زندگی، و آفرینش جهان برای این بوده است که انسان هوشیارانه با اصل خویش به وحدتی عاشقانه برسد، برای دریافت عشق و پخش آن در عالم.

و این فقط انسان است که در جهانِ فُرم بر روی خَطُّ الرَأْسِ سحر قرار دارد.

یعنی مرزِ بینِ هوشیاریِ حضور با هوشیاریِ جسمی.

میانِ عدم با منِ ذهنی.

میانِ آسمان با کلاغ هایی که در آن اوج می گیرند و به سرعت در او فانی می شوند.

زندگی هر لحظه امتداد خود که انسان است را بر سرِ مرزِ این دو هوشیاری می
آزماید، تا او را به سمتِ شاهِ راهِ عدم و وحدتِ با خویش هدایت کند.

زندگی طبقِ قانونِ غیرتِ آن قدر به این کار ادامه می دهد تا دیگر هیچ مایی در
ما باقی نماند.

در واقع هیچ هم هویتِ شدگی در ما باقی نمانده باشد، و آنچه باقی می ماند
امتدادِ خودش باشد که به ریشه بی نهایت و ذاتِ خود که عدم است قائم شده
باشد.

ارادتمند شما و دوستان
حسام مازندران



آقای حسام از مازندران



با اولین تجربه تسلیم، ولو اگر با عمق کم و بی دوام باشد، به استعدادِ عدم بین و سکوت شنو در درونمان پی خواهیم برد.

به وسیله زندگی آگاه می شویم که از جنس اوییم اما با به مرکز در آوردن چیزها به خوابِ فرم رفته ایم.

آن قدر روی کلاغ ها و پروازشان تمرکز کرده ایم که آسمان، فراموشمان شده است.

آگاهی از این فرایند تازه شروع مرحله ایست به نام ایمان.

یعنی شناسایی هم هویت شدگی ها و اینکه ما از جنس آنها نیستیم، بلکه از جنس خدا و زندگی هستیم.

این کار (شناسایی) به وسیله زندگی انجام می گیرد.

اما سخت ترین مرحله عمل نیک است که با اراده آزاد ما صورت می گیرد.

یعنی همان واهمانش و انداختن هم هویت شدگی ها.

همه ما که معنی تسلیم را ذهناً یاد گرفته ایم اغلب در این مرحله باز می مانیم و ممکن است که از ادامه راه منصرف شویم.

تبدیل درست از همین جا شروع می شود.

زندگی ما را امتحان می کند.

درست از همین جاست که ما انتخاب می کنیم که تسلیم شویم و پیروز این امتحان باشیم یا با مقاومت و قضاوت در افسانه من ذهنی سرگردان و رفوزه شویم.

تسلیم بوسیله صبر انجام می گیرد و غالباً با درد هوشیارانه همراه است و راهی
ست برای قدم نهادنِ زندگی به مرکز، و پاک کردنِ هم هویتِ شدگی ها به
دست او.

این فرآیند تبدیل و رهایی از من ذهنی و زنده شدن به زندگی در اثر استمرار و
وفای به عهدِ الست و ثباتِ ما در این کار، یعنی صبر و دردِ هوشیارانه حاصل
می شود.

غزل ۷۱۸

با این همه گنج نیست بی رنج
بر صبر و وفا قدم فشارید

مردانه و مردرنگ باشید
گر در ره عشق مردِ کارید

به خاطر این است که مولانا مهم ترین کار انسان را صبر می داند و باز شدن درهای رحمت خدا را منوط بدان می داند و در قرآن خدا صبر را با خود قرین نموده است.

سوره بقره آیه ۴۵

و از شکیبایی (صبر نیکو، پذیرش) و نماز (اتصال به خدا و استمرار به این کار) یاری جوید و برآستی که این کار بسیار دشوار است مگر بر فروتنان.

پیوستگی و اتصال دائم به خدا و عذرخواهی و برگشت به این لحظه در صورت فراموشی شیوه آنانی ست که عشق وصال در سر دارند.

دفتر ششم بیت ۲۶۶۹

پنج وقت آمد نماز و رهنمون
عاشقان را فی صَلَاةٍ دَائِمُونَ

ارادتمند شما و دوستان
حسام مازندران



خانم مهردادخت از چالوس



سلام بر پدر معنوی عزیز و همه دوستان برنامه گنج حضور .
مطلبی مربوط به « سبب ناشکری » از برنامه
۸۰۹، ۸۰۰، ۸۱۲ و برگرفته از کتاب فیه ما فیه به قلم استاد کریم زمانی

چون دل شود احسان شمر در شکر آن شاخِ شکر
نعره برآرد چاشنی از بیخ هر دندان ما
از دیوان شمس، غزل شماره ۲۹

اگر مرکز ما عدم باشد می توانیم نیکی ها و احسانهایی که خدا به ما می کند را
بینیم و شکر آن را بجا آوریم. با شکر آن شاخ شکر یعنی فضای گشوده شده،
لذت معنوی و چاشنی زندگی را بهتر می فهمیم. حتی تمام چهار بعد ما از این
لذت معنوی بهره می برد .
اما من ذهنی بخاطر خام بودنش ، غره و مغرور است و شکر گذار نیست. او برای
زیاد کردن همانیدگی هایش مرتب طلبکار هست

پس یکی از دلایل ناشکری انسان ، از خام طبعی اوست. چون انسان ناسپاس به بیشتر از آنچه به او عطا شده طمع دارد. این طمع انسان خام نیز نوعی بیماری است که سبب بیماریهای اخلاقی دیگری از قبیل خشم، رنجش و توقع میشود . او همیشه نیازمند به دنیاست. و این نیازمندی او به دنیا سبب عدم رضایت او می شود. پس ای انسان ، مغرور نشو و تکبر نکن و به فرمان خدا گوش کن .

از مثنوی، دفتر اول ، بیت ۳۲۵۷

شکر کن ، غره مشو ، بینی مکن
گوش دار و هیچ خودبینی مکن

واز علل دیگر ناسپاسی انسان این است که او علل واسباب ها را می بیند و از مسبب الاسباب غافل است و این نوعی شرک می باشد

مثال :

روزی بایزید گفت: پروردگارا به تو شرک نیاوردم . خداوند متعال فرمود: ای بایزید! مگر آن شب نبود که شیر نوشیدی و گفתי مرا زیان زد؟! در حالی که منم زیان رساننده و سود دهنده .

پس چون به علل و اسباب نگریست ، خداوند او را مشرک خواند. و فرمود منم زیان رساننده چه پیش از خوردن شیر و چه پس از خوردن شیر . این توجه به شیر را جرم و زیان نهادن همچون تنبیه استاد. مثلاً اگر استاد بگوید : میوه نخور! و شاگرد بخورد و استاد بخاطر نافرمانی شاگرد کف پای او را چوب بزند ، درست نیست که شاگرد بگوید : میوه خوردم و میوه به پایم آسیب رسانید . بنابراین هر کس زبانش را از شرک نگه دارد ، خدا ضمانت می کند که روحش را از کشته های شرک پاک کند . اندک ، نزد خدا بسیار است

از مثنوی، دفتر دوم ابیات ۳۷۸۶ و ۳۷۸۷

❄️ مرکب همت سوی اسباب راند
از مسبب لاجرم محروم ماند
آنکه بیند او مسبب را عیان
کی نهد دل بر سبب های جهان؟ ❄️ !

پس بهتر است که انسان همیشه شکرگزار این باشد که به دام شاه افتاده یا
مرکزش عدم شده و فضا را بیشتر و بیشتر باز می کند . فقط شکر نعمتها را
بجا آوردن کافی نیست . چون نعمت مثل پوست است ولی شکر از دست دادن
همانیدگی ها و دیدن مسبب الاسباب ، انسان را به خدا نزدیکتر می کند

از دفتر سوم، ابیات ۲۸۹۶، ۲۸۹۷
❄️ شکر جان نعمت و نعمت چو پوست
زانکه شکر آرد تو را تا کوی دوست ❄️

نعمت آرد غفلت و شکر انتباه
صید نعمت کن به دام شکر شاه

و طبق آیه ۸ و ۷ سوره عادیات، دلیل ناسپاسی انسان همانیده شدن به چیزهای
أفل است .
اگر به نعمت ها توجه نکنیم و با آنها همانیده نشویم و مرکزمان را عدم کنیم ،
سپاس واقعی خدا را بجا آورده ایم .

باتشکر از برنامه بینظیر امروزتان و همه همکارانتان
مهردخت از چالوس



آقای فیاضی از گلپایگان



با سلام و درود خدمت آقای شهبازی گل و تمام دوستان و عزیزان گنج حضور .

برداشت ، از تک بیت غزل شماره ۲۴۳

جان بنه در کف طلب که طلب هست کیمیا
تا تن از جان جدا شدن مشواز جانِ جان جدا

در این جا عاشق طالب طلب می شود، در وادی عشق وادی سرگشتگی
وادی حیرانی
قدم می گذارد.

او طالب بی قرار است او آرام و قرار ندارد،
به هست و نیست خود به پوچی و منم ، منم
کردن خود پایان می دهد.

او سر از پا نمی شناسد ، همه او را گول و احمق می خوانند

او فقط یک حقیقت را می شناسد و آن هم
فقط حقیقت محض.

همه بر او می خندند و او هم جز خنده و شادی چیز دیگری بلد نیست.

انگار تمام دانش هایش را از دست داده است.
او دیگر چیزی را نمی بیند و چیزی را نمی شنود که قضاوت کند، و یا
مقاومت در برابر او داشته باشد.

او تنها طلب خودش را فقط و فقط در یک کلمه دانسته است، و به کار
می برد و آن هم
تسلیم است

او تسلیم نیست تا به امری از امور دنیایی برسد و یا کارهای عجیب و
غریب چون تردستان و یا شعبده بازان انجام دهد

او تسلیم را برای زنده شدن به معشوقش
اختیار کرده است.
او فقط بندگی کردن را بلد است.
خودش را چون موری می داند که از همه بی
مقدارتر است.
دیگر او شیر خشم و فکر بعد از فکر خودش را نمی داند.
در او دائماً کیمیای طلب موج می زند.

او خوب می داند که برای رسیدن به کیمیای
طلب، باید فقط صبوری را پیشه خود سازد

او به معنای واقعی شکر و سپاس که همان طالبِ طلب بودن است را
خوب عملی کرده است.
از هر راهی که او را به این طلب برساند، کمک می گیرد

از هر چیزی به سادگی نمی گذرد، از کلام بزرگان و انسانهای زنده
شده به حضور به حد عالی کمک می گیرد و در مسیر رشد و تعالی
خودش فرو گذار نمی شود.

با سپاس فراوان.

نکته طلایی:

با درد هشیارانه کشیدن ضمیر ناخودآگاه خود را به ضمیری خود آگاه
(باطنی پاک و خدایی)
تبدیل می کنیم، تا به پیغام فرا خود آگاهی برسیم .
انشاءالله 

ارادتمند همیشگی شما
از گلپایگان
فیاضی



خانم زهره حداد از کرج



باسلام خدمت استاد عزیز و گنج حضوریهای جان   دیوان شمس غزل ۶۴۹ بیت اول از برنامه ۸۱۱  

بر چَرخ سَحَرگاه یکی ماه عَیان شد
از چَرخ فرود آمد و در ما نِگران شد

میگه در آسمان موقع سَحَر که برای ما هم موقع سَحَر موقع بیداری ماست از
خواب ذهن که با تسلیم و رضا صورت می گیرد ,
در این لحظه سَحَر شد یک ماهی در آسمان موقع سَحَر آمد زمین که نماد و
رَمز خداست و زندگی ,
آن ماه (خدا) آمد زمین و یک دفعه به من نگاه
کرد ,
و ما هر لحظه مَرکزمان را عَدَم می کنیم و یک دفعه مَتوجه می شویم که خدا
دارد به ما نگاه می
کند ,
البتّه با مَن ذهنی نمی شود دید باید مَرکزت خالی شده باشد که او به مَرکزت
بیاید و تو مَتوجه حُضورش شوی ,

دیوان شمس غزل ۶۴۹ بیت دوم 🕊️🕊️🕊️🕊️🕊️

چُون باز که بُرْبايد مُرْغی به گَه صید
بُربود مَرا اَن مَه و بَر چَرخ دَوان شد

وقتی ما بی نهایت می شویم مانند بازی ۰ که مُرْغی را صید می کند خدا هم ما
را صید خواهد کرد 🌱 ,
و من بی نهایت شدم و به او زنده شدم و مرا از دست همانیدگی ها صید کرد و
آسمانی کرد 🌱 ,
به تدریج فضا را که باز می کنیم مُتوجه می شویم که شکار خدا شده ایم 🌱 ,
اَما گاهی می گوییم چگونه ممکن است این انتخاب صَوَرَت بگیرد؟ 🌱
و شما می دانید که نباید کاری کنید فقط در مقابل هر اِتفاقی تسلیم باشی و با
خرد او کار کنی 🌱 ,

🕊️ دیوان شمس غزل ۶۴۹ بیت سوم 🕊️🕊️🕊️🕊️🕊️

در خود چو نَظَر کردم خود را بَنَدیدم
زیرا که در آن مَه تَنَم از لُطف چو جان شد

یک دَفْعَه ُ آن ماه (خدا) به مَنِ ذهنی ام نگاه کرد و من دیدم اَثَری از آن باقی
نمانده و اون رفته 🌱 ,
این کار را با شناسایی انجام داده ام و رَهایی به من رو کرده و مرا نجات داده
دیگر زندگی من به تَوازن و اعتدال رسیده 🌱 ,
من چون از هَمَانِیدگی ها و هَم هُویت شدگی ها و دَردها نجات پیدا کرده بودم
به اوج آسمان
رسیدم 🌱 ,

آسمان دل من خالی از هر چیزی شده بود آن موقع بود که خدا با آن عظمتش
آمد در آسمان و در مرکز من جای گرفت من دیگر تماماً جان شده بودم و
لطیف و بی نهایت شده بودم 🌱 ,
دوستان دارم ❤️❤️❤️

کوچکترین شاگرد شما زهره حداد از کرج 🌈☀️☁️



خانم زهره حداد از کرج



باسلام خدمت استاد عزیزو گنج حضوریهای جان  
مثنوی معنوی دفتر ششم بیت ۷۵۶ از برنامه ۸۱۱ 

پس قیامت شو قیامت را ببین
دیدن هر چیز را شرط است این
میگه تو باید قیامت شوی یعنی باید تبدیل شوی تا قیامت و تبدیل را بفهمی که
چیه ,
ما باید اجازه دهیم آسمان درونمان باز شود و آن را تجربه کنیم ,
با زبان و حرف نمی شود باید تبدیل شوید که با عمل به آن قیامت برسید تا
متوجه آن تغییر شوید ,

مثنوی معنوی دفتر ششم بیت ۷۵۷

تا نگردي او ندانی آتش تمام
خواه آن انوار باشد یا ظلّ ام

ظَلَام = تاریکی 
تا تو تبدیل نشوی به آن درک نمی رسی که سیر تکامل جسمی و روحی بی
دلیل نیست ,
تا ما تاریکی من ذهنی را تجربه نکرده باشیم قدر روشنائی حضور را و درک آن
را نمی فهمیم و نمی دانیم ,
این تجربه ما مانند چارق آواز برای بیداری ما باقی می ماند و از دوباره گول
خوردن ما به وسیله من ذهنی جلوگیری می کند ,
دیگر عینک های من ذهنی را می شناسی ,
دیگر آنها را به چشم نمی زنی ,
اگر دوباره اشتباهاً به چشم زدی زود متوجه می شوی و آن را برمی داری ,
یعنی دیگر ناظر بر این من ذهنی ات می شوی و نمی گذاری که از تو سوء
استفاده کند ,

مثنوی معنوی دفتر ششم بیت ۷۵۸

عقل گردی عقل را دانی کمال
عشق گردی عشق را دانی دُبال
دُبال = فِطیلَه ها , شُعلَه ها , جمع دُبالَه

میگه اگر عقل کُل شوی میفهمی عقل کُل چیه ,
اگر عشق شوی هم عشق را می فهمی و خدا خودش را در ما دوباره می
شناسد و هوشیاری بر هوشیاری منطبق می شود ,
امتداد خدا که ما هستیم در خودش زنده می شود و در اصل عاشق و معشوق
یکی می شود و عشق صورت می گیرد ,
تو می توانی خدا را در هر چیزی پیدا کنی و به آن عشق دهی و با آن ارتباط
عشقی ایجاد کنی ,
تو در قلب همه و همه در قلب تو جای می گیرند این نامش وحدت و یکی
شدن و زندگی یعنی
خدایت است ,

اَمّا با ذهن اگر دنبال این چیزهای با ارزش بگردی پیدا نخواهی کرد و همیشه
سر شکسته و ناک‌ام
می‌مانی 🌱

دوستتان دارم ❤️❤️❤️
کوچکترین شاگرد شما زهره حداد از کرج 🌈☀️☀️☀️



خانم احترام از تهران



شب وروز شما خوش
احترام هستم از تهران
حدود ۸ ماه است که برنامه گنج حضور را دنبال میکنم.
یک تغییر عمیق دیگر ، که در اصل پیشرفت من از فراگیری درسهای استاد
شهبازی گرامی ست را ؛ بیان می کنم:
هر روز که بیدار می شوم شکر می گویم که همه تندرست وروز دیگری در دنیا
هستیم وبا گفتن خدایا شکر ت کام روزم شیرین می شود.
در گذشته قبل از آشنایی با برنامه گنج حضور ؛ پس از شکر گزاری روزانه ، بی
درنگ به دعا گویی و التماس ودرخواست عاجزانه به پیشگاه خداوند برای
همسر وفرزندانم (دختر ، پسر و داماد) وفوت کردن به سمت تک تک شون
می شدم . با این کار نه تنها به آرامش نمی رسیدم ، بلکه دچار وسواس ،
نگرانی و انتظار همراه با ترس از اینکه آیا درست دعا کردم ؟ وایاهای دیگر
می شدم . چون تمام دعا هایم در اصل آرزوها وخواسته های من بودند ، که
اصلا معلوم نبود آیا آنها هم همین آرزوها وخواسته ها را برای زندگی شون در
آینده داشتن یاخیر ، ویا اصلا به صلاح زندگیشون بود ؟

تا اینکه استاد جمله قد جف القلم را در بیت:
فعل توست این غصه های دم به دم
این بود معنی قد جف القلم
به زیبایی و روانی تفسیر فرمودند : خداوند هر آن مشغول به کار جدید است
و مطابق با نیات ، افکار و اعمال ما در آن لحظه سرنوشت ما را رقم می زند.
حالا هر روز که بیدار می شوم ، پس از شکرگزاری ولذت بردن از شیرینی
شکر ؛ با آرامش و اطمینان فقط می گویم : خداوند اهر آن نور خیره کننده خود
را که در قلب ما دمیدی ، فروزان و نیز فرمانروای مغزمان گردان . آمین اب
العالمین و تمام.
پس از آن چنان نوری در وجودم درخشان ، سبکبالی و نرم خیالی در من جاری
میشود که در بیان نمی گنجد ؛ چون پرکاهی چرخان ورهای رها می شوم .
بیت زیر را هم مولانای جان ، باز در تایید می فرماید :
از خدا غیر خدا را خواستن
ظن افزونیست و کلی خواستن

عمرتون باتندرستی به کوه پیونده استادشهبازی محترم
اکنون دیگر ، انسانها را با نوری که درونشان روشن است ، بسیار عزیز می
بینم ؛ گاهی از خداوند می خواهم نورش را درون قلب بعضی از آنها درخشان
کند.

پیشرفت موثر دیگری رو لازم می دونم بگم :
دگرگونی هایی که در من پیدا شده تاثیر بسیار زیادی روی خانواده ، دوستان و
بطور کلی همه کسانی که به نوعی با آنها در ارتباط هستم گذاشته است .
خدایاشکرت

در تلاشم برای قدردانی از این همه نیکویی پرداخت ماهیانه ام را هر ماهی که
می توانم بیشتر کنم واز طریق تلگرام هم با گذاشتن پیشرفتهایم پرداخت دین
کنم .(تلگرام داستان جالبی دارد ، در نوبتی دیگرخواهم گفت ، دگرگونی در من
باز هم باعث چه رخداد نیکویی شد).
سپاسگزار لطف بیکران شما هستم.
بامهربسیار و آرزوی دیدارجناب مهندس شهبازی گرامی



آقای فرهنگ از رشت



مقاومت

چرا در حالی که نمی‌خواهیم مقاومت کنیم، گاه دچار لغزش میشویم؟

ما آنچنان که باید در لحظه حال حضور نداریم و زندگی در لحظه را به درستی نمیشناسیم. چرا که مدت زمان زیادی است در ذهن هستیم و من‌ذهنی این لحظه را نمی‌شناسد .
اینکه مولانا می‌فرماید:
اندک اندک خوی کن با نورِ روز

حکایت از تدریجی بودن این فرایند دارد در واقع وضعیت ما به کسی می‌ماند که ساعت‌هاست در تاریکی بوده و توانایی روبرو شدن ناگهانی با نور شدید را ندارد.

فضای ذهن ما غبارآلوده است و هنوز دید حضورمان نمی‌تواند به روشنی جریان افکاری که در ما ایجاد مقاومت می‌کنند را از ابتدا زیر نظر بگیرد.

زمانی که با چالش بزرگی (به نسبت حضورمان) مواجه می شویم و در عین حال می خواهیم چگونگی عملکرد ذهن را مورد نظارت قرار دهیم و در لحظه حاضر باشیم، تسلسل افکار فضای ذهن را مکدر می کند تا بتواند تماماً هشیاری ما را به خودش جذب کند و اختیارمان را در دست بگیرد. در این وضعیت تلاش به ماندن در لحظه به آن می ماند که بخواهیم در دریای موج یک جا ساکن بایستیم و هر بار امواج ما را از جای می کنند .
اما اگر بتوانیم این فرایند را با وصف غبار آلودگی ذهن تحت مراقبه قرار دهیم ، طوفان فروکش می کند و ذهن آرام می گیرد.

دو لشکر بیگانه تا هست در این خانه
در چالش و در کوشش جز گرد نیفزاید

غزل ۵۹۶

نکته مهم در این بیت اینکه مولانا هر دو لشکر را بیگانه میخواند . چرا که این لشکرها تحت هر عنوانی اعم از نیک و بد که باشند چون به فضای ذهن اختصاص دارند جز غبار نخواهند افزود.

دلیل دیگر مقاومت ما در مقابل اتفاق این لحظه عدم باور عمیق ما به این نکته است که اتفاق این لحظه از این لحظه که زندگی ست جدا نیست و در نتیجه مخالفت با آن مخالفت با زندگی است. از آنجاییکه ذهن ما دائماً به سببهای بلافصل اتفاقات توجه می کند لاجرم از مسبب الاسباب غافل است و نمی تواند بپذیرد اتفاقات هوشمندانه توسط زندگی طراحی می شوند.

از مسبب می رسد هر خیر و شر
نیست اسباب و وسایط ای پدر
۱۵۵۴/۵

با احترام
فرهنگ از رشت



با سپاس از بینندگان گنج حضور برای ارسال پیغام‌های معنوی خود

